

طرح صلح فراگیر برای افغانستان

طرح عملی برای صلح پایدار
ترتیب کننده: سترجنرال عطاءمحمد نور، رئیس اجرایی جمعیت اسلامی افغانستان

فهرست مطالب

۳	فصل اول
۳	طرح مسئله
۳	پرسش ها:
۴	بخش اول- ریشه های بحران افغانستان
۴	۱- ریشه های داخلی بحران:
۶	۲- ریشه های خارجی بحران:
۸	بخش دوم- بازیگران موثر در بحران
۸	الف- بازیگران داخلی
۸	ب- بازیگران خارجی
۱۰	فصل دوم
۱۰	بخش اول- پروسه مذاکره و مصالحه
۱۰	الف- مذاکرات بین الافغانی؛ الزامات و پیش شرط ها
۱۱	ب- مکانیزم های روند مصالحه
۱۲	مشارکت سیاسی:
۱۵	۵- نهادهای غیر قابل معامله با طالبان:
۱۵	۶- تضمین های بین المللی مفاد مذاکرات و مصالحه ملی:
۱۶	۷- مکانیزم زمان بندی و دوره بندی:
۱۸	ب - خلع سلاح عمومی و ملکی سازی:
۱۸	ج - توافق نامه آشتی عمومی و تامین عدالت
۱۹	د- تدویر لویه جرگه برای تعدیل قانون اساسی:
۲۰	ذ- انتخابات:
۲۰	ه- انتقال قدرت به حکومت منتخب:
۲۱	فصل سوم
۲۱	بخش اول: طرح پیشنهادی دولت فراگیر
۲۱	مقدمه
۲۱	الف - دولت فراگیر ملی
۲۳	ب- میکانیزم تقسیم صلاحیت ها و معرفی رئیس جمهور و صدراعظم
۲۴	نمونه از تقسیم صلاحیت های اجرایی در جدول آتی:

- ج- شورای نخبگان ملی ۲۵
- د- شورای عالی دولت ۲۶
- بخش دوم: مکانیزم بین المللی مدیریت صلح ۲۸
- مقدمه ۲۸
- الف). مکانیزم اجماع سازی در روند بین المللی برای صلح افغانستان ۲۹
- ب). امضای توافقنامه تجارتي و توسعهی با کشورهای منطقه و فرامنطقه: ۳۰



فصل اول

طرح مسئله

تاریخ چهل ساله افغانستان به صورت پیوسته درگیر منازعات ویرانگر داخلی بوده است. این منازعات چنان اثر ویرانگری داشته اند که در حال حاضر از نظر بسیاری تحلیل گران و سیاستمداران مطرح جهانی، افغانستان یک "دولت ورشکست و ناکام" نامیده می شود. بحران طولانی این کشور تقریباً تمام شاخص های دولت ورشکسته را از خود بروز می دهد: فقدان اقتدار مرکزی، بحران مشروعیت، ناتوانی دولت در اعمال حاکمیت بر قلمروش، وجود گروه های سازمان یافته مسلح و متخاصم، فساد گسترده اداری، ناامنی فراگیر، مداخله خارجی، فقر و فلاکت ریشه دار، وابستگی حکومت به حمایت های نظامی، مالی و سیاسی خارجی و موارد دیگر همگی حکایت از عمق بحران و منازعه در جامعه و حکومت فعلی افغانستان دارند.

پرسش ها:

- ۱- پرسش اساسی این است که چگونه می توان به چندین دهه خشونت قومی، مذهبی و حزبی در افغانستان خاتمه بخشید؟
- ۲- راه حل جامع و فراگیری که همه بازیگران مؤثر در بحران افغانستان بتوانند منافع و آینده خویش را در آن ببینند و بدان پیوندند کدام است؟
- ۳- قوی ترین محرک و عامل شکل دهنده به تحولات عینی داخل افغانستان چیست؟
- ۴- آیا راه مسالمت آمیزی برای خروج از بن بست جنگ های داخلی وجود دارد؟
- ۵- نظام سیاسی مطلوب که بتواند زمینه تقسیم عادلانه قدرت را فراهم آورد، برای آینده افغانستان پسا صلح کدام است؟



بخش اول - ریشه های بحران افغانستان

۱- ریشه های داخلی بحران:

الف- شکافهای اجتماعی شهر و روستا

در نخستین تقسیم بندی حول شکاف اجتماعی، جغرافیایی و محلی ما می توانیم جریانات مؤثر ساختار فعلی افغانستان را حداقل به دو بخش شهری و روستایی تقسیم بندی کنیم. همانگونه که علم جامعه شناسی سیاسی می آموزاند: دسته بندی ها و نیروهای فعال هر جامعه بر اساس تفاوت های اجتماعی شکل می گیرند و یکی از مهمترین شکاف های تاریخی جامعه و دولت افغانستان، در کنار منازعات قومی یا مذهبی، شکاف میان شهر و قریه (یعنی تفاوت های محلی و جغرافیایی) می باشد که علت اهمیت این شکاف اجتماعی تاثیر تعیین کننده و سرنوشت ساز آن در تغییر، ظهور و سقوط حداقل شش رژیم مختلف سیاسی در تاریخ معاصر این کشور بوده است.

هر چند هیچ تحلیلگر واقع بین نمی تواند تاثیر منازعات قومی را در تاریخ معاصر افغانستان رد کند اما تعمق و تامل دقیق تر علمی ثابت می سازد که موثریت مطالبات قومی همراه با مطالبات و ایدئولوژی قریه ای - قبیله ای بر ساختار و سرنوشت حال و گذشته و البته آینده افغانستان تاثیر داشته و خواهد داشت. لازم به یادآوری است که علت اهمیت شکاف اجتماعی جغرافیایی - محلی به عنوان یکی از منابع منازعات در تمام طول تاریخ معاصر افغانستان بدلیل هم پوشانی حیرت انگیز این شکاف محلی با دو شکاف قدرتمند فرهنگی (سنت - مدرنیسم) و شکاف ایدئولوژیک (افراطیت - دموکراسی خواهی) می باشد. به عبارت ساده تر در حدود تخمیناً ۶۸ درصد جمعیت غیر شهرنشین، همزمان که به شدت سنت گرا هستند، همچنین دارای گرایش نسبت به انواع و اقسام احزاب سیاسی - سنتی (در ورژن پشتون، تاجیک، هزاره و ازبیک) می باشند.

ب- بی ثباتی سیاسی و بحران دولت مداری

هر چند سرا سر تاریخ معاصر افغانستان حداقل از زمان عبدالرحمن خان در اواخر قرن ۱۹ بدینسو بیانگر جنگ و منازعه خونین داخلی است اما بحران فعلی بطور مشخص ریشه در عصر جنگ سرد و مداخله اتحاد شوروی سابق در افغانستان دارد. آشفتگی سیاست داخلی و خارجی افغانستان پس از کودتای داوود خان در سال ۱۹۷۴ شتاب گرفت به نحوی که تنها طی ۳۰ سال ما شاهد ظهور و سقوط خشونت بار شش نوع نظام و رژیم سیاسی می باشیم که در نوع خود یک ریکارد بی سابقه جهانی محسوب می شود و همین تغییر پیاپی نظام های سیاسی از جمله مهمترین علل منازعات و ناامنی در افغانستان، منطقه و جهان بوده است. با سقوط نظام پادشاهی مشروطه ظاهرشاهی توسط داوود خان در سال ۱۹۷۴ شاهد تأسیس نظام جمهوری داوود خانی هستیم که توسط کودتای کمونیست های هوادار شوروی در سال ۱۹۷۹ نیمه تمام باقی ماند و با ورود قوای متجاوز ارتش سرخ، شعله های نبردی نیابتی در اوج جنگ سرد میان آمریکا و شوروی در افغانستان زبانه کشید که نهایتاً منجر به سقوط آخرین حکومت کمونیستی (داکتر نجیب) در سال ۱۹۹۲ توسط ائتلافی از احزاب مجاهدین گردید. با وجود همه تلاش های بین الافغانی و منطقوی برای تثبیت نظام اسلامی مجاهدین و آمدن صلح به کشور



جنگ زده افغانستان، پس از سقوط حکومت نجیب این بار با مداخله و حمایت های پشت پرده کشورهای خارجی جنگ داخلی در میان احزاب جهادی آغاز شد که سرانجام به تسلط گروه طالبان با حمایت شماری از کشورهای منطقه در سال ۱۹۹۶ بر کابل و تأسیس رژیم امارت اسلامی منجر گردید. نهایتاً ظهور سازمان تروریستی القاعده و حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث سرنگونی رژیم طالبان توسط جامعه جهانی و ایجاد رژیم جمهوری اسلامی افغانستان (نظام حاکم فعلی) گردید. طی سه دهه شش رژیم سیاسی شامل شاهی مشروطه، جمهوری، خلقی-پرچمی کمونیستی، حکومت اسلامی مجاهدین، امارت اسلامی طالبان و جمهوری اسلامی فعلی پی در پی به قدرت رسیدند. علیرغم شتاب تحولات و ظهور دست کم شش نظام مختلف سیاسی طی فقط سه دهه در افغانستان، مطالبه و تقاضای ملی صلح در این کشور همچنان ثابت و پابرجا است.

ج- بحران جانشینی

ساختار حکومت اسلامی، ساختار امارت اسلامی تحریک طالبان و حتی ساختار فعلی جمهوری اسلامی هر سه از یک معضل مشترک و عمده رنج می برند؛ بحران جانشینی یا بحران چرخش مسالمت آمیز قدرت!

مخالفان مسلح جمهوری اسلامی فعلی به این باوراند که رهبران مان را برای جامعه از طریق احاله به شورای اهل حل و عقد انتخاب، بر کنار یا جانشین می نماییم؛ اما در عمل، آنها نشان داده اند که حتی موضوع جانشینی برای آنها نیز می تواند بحران زا باشد. همانگونه که اختلاف میان مجاهدین در کابل، پس از سرنگونی حکومت داکتر نجیب رخ داد و پس از مرگ ملا عمر رهبر تحریک طالبان، آنها نیز دچار اختلاف دورن گروهی شدند.

از سوی دیگر، نظام جمهوری مبتنی بر لیبرال-دموکراسی نیز با وجود عملکرد مؤثر و کارآمد در بستر تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود (یعنی اروپایی غربی و آمریکایی شمالی) وقتی که در محیطی غیر بومی و متفاوت مثل افغانستان تطبیق شد، بلافاصله دچار همان معضل بحران جانشینی گردید. همان قسمی که در انتخابات ۲۰۰۹، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۹ ما شاهد وقوع بحران های ساختار شکن و بنیادی در موضوع جانشینی هستیم، که حتی اگر طالبان یا هیچ شورشی بنیادگرای دیگر علیه نظام جمهوری اسلامی افغانستان نجنگد، باز هم بدلیل وخامت بحران جانشینی و اختلافات سیاسی، صلح تامین نمی شود؛ چون این سیستم به صورت ذاتی و درونی مبتلا به بحران زایی است که یکی از علایم این بیماری و بحران، معضل چرخش مسالمت آمیز قدرت، عدم تفاهم بر سر مکانیزم قانونی تعیین جانشینی و متمرکز بودن ساختار نظام ریاستی کنونی می باشد. از همین روی یکی از مهمترین خلاءها و نقاط ضعف هر دو گفتمان رقیب فعلی (یعنی گفتمان امارت خواهی و جمهوری خواهی) موضوع بحران جانشینی می باشد. به همین دلیل هر طرح صلحی که داعیه ملی داشته باشد باید بتواند مکانیزم مناسب برای فیصله بحران جانشینی در نظام پسا صلح نیز ارائه نماید.

د- بحران اعتماد ملی:

از نظر جامعه شناسان سیاسی اعتماد به عنوان سرمایه اجتماعی با هنر، ادبیات و ارزش های انسان دوستانه، فرهنگ پلورالیست و جامعه پذیری تعریف می شود که بشدت روی ثبات، همبستگی ملی، حاکمیت قانون، کنترل فساد، توسعه اقتصادی و استقرار سازمان ها



و نهادهای دولت تاثیر ایجاد می نماید. چنانچه "فرانسیس فوکویاما" (متفکر و دانشمند شناخته شده امریکایی) فقدان اعتماد را عامل کلیدی در فساد، بی ثباتی دولت، خشونت و جرایم می پندارد. او باور دارد که تزلزل دولت و خشونت و مافیایی شدن یک اجتماع از میزان پایین اعتماد سرچشمه می گیرد؛ چون زندگی مافیایی معمولاً با اعتماد نکردن آغاز می یابد. از همین روی بحران اعتماد اجتماعی در افغانستان که در سطوح مختلف بسترهای اجتماعی قابلیت تعریف را دارد، که می توان آن را از چگونگی مناسبات اقوام و قبایل، رابطه اجتماع و دولت، رشد رادیکالیسم مذهبی ضد دولتی و اندیشه تقلیدی مدرن کثرت ستیز و تنوع ستیز تحلیل و بررسی نمود.

بررسی های جامعه شناسی از تجربه ناکام دولت سازی و ملت سازی در طی یک و نیم قرن اخیر در افغانستان نشان میدهد که شماری از رهبران دولتی و سیاسی با الهام از نظم اجتماعی پاتریمونالیسم و نیوپاتریمونالیسم (سلطانیسم) در سازماندهی قدرت و دولت، منازعات ایدئولوژیک دوران جنگ سرد، خشونت های سیاسی موجود و ناستواری و بی ثباتی دولت فعلی همه ریشه در بحران اعتماد ملی و پایین بودن میزان سرمایه اجتماعی دارد. چنانچه انگیزه ها و جهان بینی بیگانه ستیز و بیگانه هراس در ظهور گروه های تندرو و مسلح همانند طالبان که در شیوه رفتار و کنش های اجتماعی خود تابع قرائت های دینی متعصب و غیر معتدل هستند، همین گونه پیروی کورکورانه از ایدئولوژی های وارداتی بیرونی نیز حاکی از سرگشتگی فرهنگی و سیاسی در افغانستان و منطقه است، که این بحران و معضله اجتماعی از طریق ترویج ادبیات انسان دوستانه، ایجاد دولت فراگیر ملی و قوانین شهروند محور، حمایت از رسانه های آزاد و رسالتمند، تقویت نهاد های آموزشی و تحصیلی، و اتخاذ سیاست های عادلانه دولتی در ارایه خدمات عامه امکان حل شدن را دارد.

۲- ریشه های خارجی بحران:

الف- ژئوپلیتیک سرحدی، ضد هژمونیک و نظم ناپذیر

عمل نیروهای قومی و گروه ها و جریان های سیاسی در طی تاریخ معاصر افغانستان همواره متأثر از موقعیت سرحدی این کشور بوده است. افغانستان مرز و سرحد نهایی زیست-جهان های مختلف و حتی متضاد در محیط جغرافیایی ماحول خویش در توالی تاریخ سده های اخیر خود بوده است. افغانستان از سمت جنوب، پایان نظم استعمار کاپیتالیستی کمپانی هند شرقی بریتانیا، از شمال پایان نظم مارکسیسم-لنینیسم شوروی و از شرق انتهای هندوئیسم و بودیسم تمدن کهن شبه قاره هند محسوب می شود و در ست همانند هر موقعیت سرحدی دیگری، سرکش، اطاعت ناپذیر و سخت دل بسته به حفظ آزادی و استقلال خویش از قید سلطه هر نوع تهاجم بیگانه است. سیاست افغانستان به تبع موقعیت ژئوپلیتیک سرحدی خاص و منحصر به فرد این کشور ماهیتی بیگانه ستیز، ضد هژمونیک و نظم ناپذیر دارد و این نکته بسیار مهمی است که رهبران سیاسی داخلی افغانستان باید بر آن وقوف داشته باشند و هم سیاست گذاران خارجی از واشنگتن تا مسکو، از دهلی تا اسلام آباد، و از تهران تا ریاض، همه بازیگران ذی دخل در این «ساختار سرحدی ضد هژمونیک» باید اصول و قواعد حاکم بر تاریخ تحولات خونین افغانستان را بدانند و به رسمیت بشناسند.

به عقیده ناظران و پژوهشگران هر گاه بازیگران موثر داخلی و قدرتهای منطقه ای و جهانی به درک صحیح و عمیقی از ماهیت خاص و منحصر به فرد ژئوپلیتیک و اصول سیاسی حاکم بر افغانستان برسند، تنها و تنها آن زمان خواهد بود که همه طرفین منازعه دست از تلاش برای سیطره هژمونیک بر جامعه و حکومت افغانستان بر خواهند داشت و سرانجام پس از صدها سال به این نتیجه می رسند که حداقل به



خاطر منافع و امنیت آینده خود هم که شده باید این موقعیت و هویت مستقل، مجزا، آزاد و خود مختار افغانستان را به رسمیت بشناسند و به خواست ملی، میهنی و تاریخی این ملت احترام بگذارند.

این بینش سیاسی ژئوپلیتیک باید هم در رویکرد سیاسی بازیگران بین المللی شکل بگیرد و مهمتر از آن، فهم و احترام به مطالبه تاریخی ملت افغانستان برای حفظ استقلال و مقاومت در برابر نظم های هژمونیک پیرامونی باید در درون نخبگان و رهبران سیاسی افغانستان نیز به رسمیت شناخته شده و بازیگران داخلی ذی دخل در مصالحه ملی و نظام سیاسی آینده می باید این هویت سیاسی خاص و غرور آفرین نیاکان خویش را در بطن احزاب و در عرصه سیاسی - حکومتی و ملی نهادینه و ریشه دار سازند و ضمناً همه رهبران و تصمیم گیرندگان برگزیده ملت افغانستان باید به استقلالیت، آزادی، فرهنگ، هویت و خود مختاری سایر هموطنان خویش احترام بگذارند.

مهمترین درسی که مطالعه تاریخ تحولات سیاسی داخلی و بین المللی افغانستان به ما می آموزاند، آن است که همه ایدئولوژی ها، نظام ها، حکومت های منطقه و امپراطوری های تمامیت خواه که در گذر زمان تلاش داشته اند موجودیت مستقل، آزاده و ضد هژمونیک ملت و شهروندان جغرافیای افغانستان را نادیده گرفته یا نفی کنند و حتی افغان ها را در درون خویش مدغم و مستحیل نمایند، شکست خورده اند. افزون بر آن طرح های هژمونیک و یکدست ساز داخلی (از حکومت های استبدادی - قومی تا رژیم کمونیستی کابل) در کنار طرح های هژمونی خواه خارجی، هر دو محکوم به شکست بوده اند. از همین جاست که طرح صلح حقیقی باید روی شناخت دقیق جامعه، تاریخ و سیاست منحصر به فرد افغانستان متمرکز شود.



بخش دوم - بازیگران موثر در بحران

الف - بازیگران داخلی

۱ - جبهه جمهوریت

در این طرح به حکومت مستقر و رهبران تکنوکرات، جامعه مدنی، رسانه‌ها، فعالان حقوق بشر و حقوق زنان و احزاب سیاسی نوایجاد اصطلاحاً جبهه جمهوریت گفته می‌شود.

۲ - جبهه مقاومت

نیروها و احزابی که سابقه فعالیت سیاسی آنها به قبل از نظام فعلی بازمی‌گردد و نقش موثری در جهاد و مقاومت علیه تهاجم شوروی داشته‌اند، در دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱ نیروی تشکیل دهنده دولت مجاهدین و جبهه مقاومت ضد طالبان و سازمان القاعده بودند، که این جریان شامل رهبران جهادی، سنتی، سیاسی و نسل نوظهور متعلق به پایگاه اجتماعی و سیاسی آن می‌باشد که آنها دارای پایگاه مهم در سیاست و قدرت افغانستان هستند که در این طرح بنام جبهه مقاومت معرفی شده‌اند.

۳ - جبهه طالبان

شبه نظامیان مسلحی که قبل از ۲۰۰۱ با حمایت مالی و نظامی پاکستان علیه دولت مجاهدین و سپس جبهه مقاومت ملی افغانستان درگیر جنگ و نبرد بودند و در طی ۱۸ سال گذشته نیز علیه نظم مستقر جنگ کرده‌اند و اکنون خواهان مصالحه با امریکا و حامیان بین‌المللی حکومت هستند، در این طرح ذیل عنوان جبهه طالبان یاد شده‌اند.

ب - بازیگران خارجی

تجربه مصالحه ملی در کشورهای دستخوش منازعه مثل لبنان، لیبیا، سریلانکا و کلمبیا نشان می‌دهد که هر نوع مذاکره و مصالحه داخلی تنها وقتی می‌تواند به کامیابی برسد و به صلح دائمی منجر شود که علاوه بر بازیگران داخلی، مذاکره و تفاهم شامل تصمیم و توافق بازیگران منطقه‌ای و جهانی نیز شده باشد. بحران افغانستان نیز تنها آن زمان فروکش می‌کند که توافق مصالحه ملی با یک توافق و مصالحه منطقه‌ای و جهانی فی مابین دولت‌ها و بازیگران ذی‌دخل در بحران تکمیل گردد. بازیگران موثری که باید بخشی از این مصالحه همه‌شمول باشند عبارت‌اند از: امریکا، پاکستان، هندوستان، عربستان، روسیه، چین، ایران، اتحادیه اروپا، امارات متحده عربی، قطر و ترکیه به شمول کشورهای آسیای میانه که در همسایگی افغانستان موقعیت دارند و دارای منافع منطوقی در این کشور می‌باشند.

دیپلوماسی دولت - ملت‌های مدرن غربی و به طور اخص نگاه استراتژیک قصر سپید به بحران خاور میانه و افغانستان به شدت رئالیستیک، منطقی و مبتنی بر نظریه‌های فایده‌گرا و عقلانی است، از همین رو می‌توان به حصول یک توافق برد-برد بین المللی در



میان چنین بازیگران عقلانی و رئال خوش بین بود. قدرت های عمده منطقه ای و همسایه های افغانستان نیز باید به این درک عاقلانه و قناعت بخش رسیده باشند که قرار دادن افغانستان در اقمار تحت نفوذ یا تحت الحمايه خویش نه تنها مطلوب نمی باشد، بلکه مقدور و ممکن هم نیست.

هرچندی که در ۱۸ سال اخیر ایالات متحده امریکا و کشورهای عضو برای احیای مجدد، با استقرار دموکراسی و مهار شورشگران تندور هزینه و قربانی زیادی پرداختند. اما اشتباهاتی را در روند حکومتداری و دیپلماسی منطقی نیز مرتکب شدند.

از سوی دیگر در خصوص نقش پاکستان و هند، افغانستان حتی چندین دهه قبل از سال ۲۰۰۱ از ناحیه رقابتهای ژئوپلیتیک میان هند و پاکستان مورد تهدید قرار داشته است، و اکنون این دو کشور باید درک کرده باشند که نظم پساصلح در افغانستان تنها در صورتی دوام خواهد داشت که همه کشورهای همسایه افغانستان به استقلال و تمامیت ارضی این کشور احترام داشته باشند. افغانستان در صورتی به صلح حقیقی دست خواهد یافت که حیاط خلوت استراتژیک هیچ کشور بیگانه ای محسوب نشود و این جغرافیا دیگر شاهد بروز جنگهای نیابتی در خاک خود نباشد.

محور دیگری که پس از مداخلات قطب های عمده جنوب آسیا (هندوستان و پاکستان) به سرنوشت افغانستان تاثیر میگذارد تداوم رقابت ها و منازعات نیابتی ایران و است. رقابتهای این دو کشور که پرچمدار رهبری جهان تشیع و تسنن می باشند همواره تاثیرات منفی بالای امنیت ملی افغانستان داشته است. مخالفت آشکار ایران با حضور امریکا در افغانستان و حمایت پنهان پاکستان در حمایت از گروه های شورشی داخل افغانستان باعث تقویت و تجهیز طالبان بر علیه امریکا شده است. از سوی دیگر برخی شهروندان کشورهای جهان عرب نیز خواه و ناخواه و به صورت پنهان و آشکار نقش موثری در عرصه فرهنگی و ایدیولوژیک افغانستان داشته اند که به عنوان مثال می توان به تقویت وهابیت و سلفیت اشاره نمود که بتدریج این ایدیولوژی های عربی در افغانستان نیز ریشه دار شد و مبنای شکل گیری گروه های تروریستی و صدور ترور به منطقه قرار گرفت.

کشور روسیه نیز طی سالهای گذشته نشان داده که علایق ژئوپلیتیک مشخصی را در افغانستان تعقیب می کند و بی میل نیست که در سطوح کلان ملی و منطقه ای سهم بگیرد. از سوی دیگر نگرانی عمده روس ها از خطر نفوذ گروههای تروریستی در آسیای مرکزی و احتمالا مناطق مسلمان نشین روسیه می باشد به همین دلیل همسو با امریکا مایل به ایجاد مصالحه در افغانستان می باشند هر چند ممکن است منافع بلندمدت آنها چندان همسو با منافع امریکا در منطقه نباشد اما روسیه نیز در این لحظه تاریخی مایل است میزبان مذاکرات صلح افغانستان باشد که رویکرد مثبت و سازنده ای تلقی می شود و باید از این دیدگاه صلح جوینانه روسها برای تقویت مصالحه ملی در افغانستان حداکثر استفاده را نمود.



فصل دوم

بخش اول - پروسه مذاکره و مصالحه

الف - مذاکرات بین الافغانی؛ الزامات و پیش شرط ها

تیمی متشکل از افراد خبیر، نخبه، آگاه، مؤثر و سیاست گذار از هر جریان ذی دخل انتخاب شده و بدون قید و شرط و فوت وقت، در ابتدا جهت شریک ساختن دغدغه ها و همسویی دیدگاه ها در داخل افغانستان گفتگوهای فی مابین روی موضوعات اساسی را آغاز کنند. آنچه در فرایند مذاکره و مصالحه حیاتی است دفاع از ارزشهای بنیادین و خطوط سرخ نظام جمهوریت است.

پیش شرط ها و خطوط غیر قابل مذاکره و مصالحه:

- ۱- حفظ پروسه ملی انتخابات و تداوم آن به عنوان مکانیزم مسالمت آمیز و قانونی چرخش قدرت.
- ۲- حراست از حقوق اولیه و اساسی شهروندان بخصوص زنان و جوانان.
- ۳- حفظ اصل جمهوریت نظام، محتوای فصل دوم قانون اساسی که شامل آزادی بیان، آزادی رسانه، حق برابری شهروندی، اصل تفکیک قوا، حق برابر آموزش همگانی تمام شهروندان، حقوق بشر با همه اصول و فروع آن به شمول آنچه در فصل دوم قانون اساسی کشور یاد شده است.
- ۴- دفاع از استقلال اردوی ملی که غیر قابل معامله و مصالحه می باشد و باید طبق قانون، غیر سیاسی باقی بماند و آله دست بازی های سیاسی نگردد.

الزامات پروسه مذاکره:

- ۱- اجماع و توحید نظر، رفع اختلافات حکومت و احزاب سیاسی روی طرح مطلوب و بلند مدت آتی از نظام پسا مصالحه.
- ۲- تعریف اهداف و مقاصد کلان توسط طرفین مذاکره.
- ۳- ارایه طرح میان مدت و توافق چندساله پیش رو، همراه با مکانیزم های عملی و تدوین سند توافق زمانی مشخص.
- ۴- اجماع نظر روی موضوعات عینی، عملی، کوتاه مدت، ضمانت های اجرایی و گام های عملی اولیه بلافاصله پس از امضاء توافق نامه صلح.
- ۵- تعیین شرط «کاهش خشونت» به عنوان مقدمه آتش بس؛ شامل مصونیت شهرها، شهروندان و اماکن عام المنفعه از حملات طرفین.
- ۶- اعلان آتش بس سراسری همزمان با توافق اولیه، جهت اثبات حسن نیت طرفین.
- ۷- ضمانت طالبان برای مبارزه علیه افراد مسلح غیر مسول و سازمان های تروریستی همانند داعش و القاعده.
- ۸- تعهد طالبان برای مبارزه علیه زرع و قاچاق مواد مخدر و ملی سازی منابع و معادن کشور.



- ۹- عدم مزاحمت برای خدمات عام المنفہ سازمان های ملی و بین المللی در مناطق تحت کنترل طالبان.
- ۱۰- تدوین و تنظیم مکانیزم های حل منازعات احتمالی در آینده.

ب- مکانیزم های روند مصالحه

برای اینکه اعتماد طرفین در پروسه ادغام، ملکی سازی و پیوستن کامل به روند صلح مقدور و امکان پذیر گردد، مهم دانسته میشود که مکانیزمی در جهت سهم شدن در قدرت و تصمیم گیری های دولتی شکل داده شود، تا جناح های مهم در روند مصالحه مشارکت فعال و عادلانه داشته باشند. که از طریق مشارکت در کنار فراهم سازی زمینه های اعتماد، اهداف و مقاصد جریان های مختلف نیز بر سیمت شناخته شوند. به همین روی برای یک دوره معین بخاطر گذار از مرحله بحرانی به صلح پایدار ضرورت می افتد که مکانیزم های زیر در جریان مذاکره و مصالحه تدوین شوند:

- «کاهش خشونت» به عنوان مقدمه آتش بس
- مشارکت سیاسی
- تدویر لویه جرگه برای تعدیل قانون اساسی

۱- توافق برای آتش بس:

با در نظر داشت شروط طالبان برای ورود به مصالحه که متکی است بر سه اصل حذف اسامی رهبران طالبان از فهرست سیاه شورای امنیت ملل متحد، آزادی زندانیان طالبان و خروج نیروهای بین المللی از افغانستان، توافق برای مصالحه بصورت مجموعی و در ترکیب یک بسته کامل و تطبیق آن بصورت گام به گام و متکی بر انجام تعهدات دو جانبه با روش اعتمادسازی صورت گیرد:

مرحله اول:

پذیرش کاهش خشونت ها به عنوان گشودن دریچه حسن نیت و مقدمه سازی برای آتش بس طولانی به عنوان سرآغاز پروسه مصالحه از جانب طالبان، محکومیت تروریسم بین المللی، توقف و محکومیت حملات انتحاری علیه اهداف ملکی در برابر حذف اسامی رهبران طالبان از فهرست سیاه شورای امنیت.

طالبان جنگ با نیروهای دولت افغانستان و بین المللی را متوقف نموده و پیشنهاد آتش بس طولانی مدت دولت افغانستان و نیروهای بین المللی را بپذیرند. این آتش بس شامل توقف حملات مرگبار به شمول حملات انتحاری میباشد.

در صورت پذیرش آتش بس، جانب دولت و نیروهای بین المللی عملیات نظامی خود را در مناطق تحت کنترل طالبان متوقف بسازند. گروه طالبان با این آتش بس باید ارتباط خود با همه گروه های تروریستی، افراد، گروه ها و کشورهایی که از تروریسم حمایت مینمایند را قطع نموده و علناً محکومیت آنها را اعلام نمایند. جانب دولت افغانستان و امریکا حذف اسامی رهبران طالبان را از فهرست سیاه شورای امنیت سازمان ملل پیشنهاد مینماید.



مرحله دوم:

طالبان هرگونه عملیاتی که بالقوه برای دولت افغانستان و نیروهای بین المللی تهدید امنیتی شناخته میشوند شامل برنامه کشفی، استخباراتی و یا تهیه و جمع آوری مواد انفجاری را باید متوقف نمایند.

در این مرحله طالبان میتوانند مسئولیت های اداری مناطق تحت کنترل خود را حفظ نمایند. مناطقی که تحت کنترل مستقیم طالبان قرار دارند مشخص گردیده و طالبان از هر اتفاقی که از آنجاها منجر به تهدید ساحات تحت کنترل دولت و نیروهای بین المللی میگردد مسؤل می باشد .

طالبان باید به توزیع عادلانه کمک انسانی به مردم آن محلات متعهد گردند .

طالبان امنیت پروژه های توسعه و ملی را در مناطق تحت کنترل خود تأمین نمایند.

طالبان میتوانند برای ارائه خدمات به اهالی محلات تحت کنترل خود مکاتب و کلینیک های صحی را از بودجه دولت افغانستان فعال نمایند. طالبان برای موسسات ملل متحد، مطبوعات، فعالین مدنی و فعالین حقوق بشر اجازه فعالیت در مناطق تحت کنترل خود را بدهند .

مرحله سوم:

قطع ارتباط سیستماتیک طالبان با نهادهای نظامی و استخباراتی کشورهای بیرونی و انتقال رهبری آنان از خارج به داخل مناطق تحت کنترل طالبان، خروج تمامی نیروهای نظامی و شبه نظامیان خارجی که با طالبان همکاری دارند؛ در برابر آغاز رهایی اسرای شان . طالبان افراد و گروه هایی را که از جانب جامعه جهانی و دولت افغانستان به عنوان تروریست شناسایی می شوند به دولت افغانستان تسلیم و یا بیرون نمایند.

طالبان امنیت مناطق تحت کنترل خویش را مطابق به نیاز های اولیه حقوق بشری و عدالت اجتماعی تأمین نموده و شرایط امن را برای تطبیق روند مصالحه فراهم نمایند. در صورتی که اقدامات فوق از جانب طالبان صورت گرفت، دولت افغانستان رهایی شماری از زندانیان طالبان را که به حبس مادام العمر و اعدام محکوم نشده باشند، به مرور و به شرط اجتناب از انجام اعمال جنگ افروزانه در آینده به تضمین رهبری طالبان رها می نماید .

مشارکت سیاسی:

طالبان در توالی ۲۵ سال از زمان ظهور تا کنون به عنوان یک جنبش سیاسی - نظامی در افغانستان، بصورت کلی دو دوره مهم را پشت سر نهاده اند؛ مرحله قبل از ۲۰۰۱ و مرحله پس از ۲۰۰۱، که در واقع در هر کدام این مراحل طالبان از جهات مختلف در برابر نظم ملی و دولتی تعریف می شوند. به همین روی با در نظر داشت دوره های مختلف تقسیم بندی جهات مهم سیاست و قدرت افغانستان نیز بخوبی آشکار می گردد که این موضوع در روند تقسیم قدرت و مشارکت در عرصه سیاسی باید مدنظر قرار بگیرند. از این منظر سه جبهه بزرگ سیاسی در روند مصالحه افغانستان در طول ۲۵ سال اخیر قابل تعریف و تبیین بوده می تواند.



جبهه عصر جدید و دوره جمهوریت	جبهه سیاسی - نظامی طالبان	جبهه مقاومت ضد طالبان
<p>این اردو گاه شامل رهبران تکنوکرات هایی که قسماً از غرب آمدند، جامعه مدنی، رسانه‌ها و احزاب تازه تاسیس می باشد که در امتداد ۱۹ سال اخیر شکل یافته اند، اکنون در حکومت و جامعه شهری دارای نقش موثر شده اند و همچنان شامل گروه هاییکه که در این مدت به پرو سه صلح پیوسته و تابع قانون اساسی گردیده اند.</p>	<p>تحریک طالبان که دارای ماهیت سیاسی- نظامی هستند و عملاً جبهه مخالف دولت کنونی را شکل میدهند، این گروه در بخش های مختلف دارای قدرت و ساحت نفوذ هستند.</p>	<p>رهبران مجاهدین و احزاب سیاسی مخالف گروه طالبان که قبل از حضور جامعه جهانی نمایندگی از دولت مجاهدین و جبهه سیاسی و نظامی علیه گروه طالبان می نمودند. اکنون این گروه دارای فعالیت سیاسی و غیر نظامی اما دارای ظرفیت نظامی اند؛ و در میان توده های قومی، نسل جوان و جامعه نوین افغانستان از جایگاه و اعتبار بلند برخوردارند.</p>
<p>نمایی از سه اردوگاه قدرت و سیاست در افغانستان</p>		

مکانیزم مشارکت و تقسیم قدرت در روند مصالحه و صلح سازی میان این سه جناح و دسته بندی سیاسی و گروهی بگونه متعادل در سمت های دولتی می تواند، روند مصالحه را کمک نماید. اما مهم دانسته می شود که تقسیم قدرت بگونه‌ی صورت بگیرد که نظم اداره عامه، خدمات عمومی و مصونیت قانونی سازمان ها و نهاد های دولتی آسیب نینند؛ چون کارمندان خدمات ملکی و نیروی بروکرات اداری معمولاً بر پایه دانش تخصصی و قانون استخدام می شوند که کاملاً یک قشر غیر سیاسی می باشند. به همین روی مکانیزم تقسیم قدرت میان جناح بندی سیاسی در شکل دهی دولت ائتلافی استوار به ساختاریست که در آن صلاحیت های رئیس جمهور و صدراعظم مشخص بوده و با ایجاد شورای عالی نخبگان از طریق شفافیت، قانونمندی، استخدام های جدید و مصونیت کاری بهتر مقدور و میسر می شود.



۱- مکانیزم توزیع قدرت و صلاحیت ها:

پژوهش های علمی از کشور های چند گروهی و چند قومی که گرفتار جنگ و منازعه قدرت بوده اند یا هستند نشان میدهد که گروه های معارض از طریق کسب صلاحیت و سهم گیری در پروسه قدرت و دولت به راه حل دست یافته اند و در فرایند ادغام در جامعه آسانتر تعامل نموده اند. به همین روی توزیع صلاحیت ها و قدرت میان ساختارها و نهادها در مدل های مختلف جستجو می گردد، و در این میان کشورهای همانند افغانستان که دارای بافت اجتماعی پیچیده و کثیرالقومی است، بیشتر نیازمند مدل توزیع صلاحیت و تقسیم قدرت می باشد که در سطوح مرکزی میان رئیس جمهور و صدراعظم و با ایجاد شورای تشریفاتی نخبگان است که سه اردوگاه مهم سیاسی و فرهنگی تعریف شده فرصت مشارکت عادلانه در قدرت را در محور رئیس جمهور و صدراعظم پیدا نمایند. مشارکت در پروسه سیاسی و قدرت در واقع می باید به نحوی تمامی بازیگران سیاسی افغانستان را شامل شود.

۲- نوعیت، تعداد و اعضای تیم های مذاکره کننده:

با توجه به اهمیت بلند پروسه مذاکره در حصول توافق و صلح، این پروسه باید به صورت تخصصی و مسلکی و در قالب تیم های مختلف از سوی جناح های ذی دخل و در سطوح متفاوت انجام شود. در این زمینه دولت افغانستان مسئولیت بسیار سنگین دارد که در گام نخست تیم های مذاکره کننده را از طریق اجماع سیاسی شکل دهد. مهم بودن این مسئولیت از عدم تکرار اشتباهات مذاکرات گذشته همانند نشست ۲۰۰۱ بن آلمان ناشی می شود. دولت باید حداکثر تلاش خویش را انجام دهد تا نوعیت و شکلیات تیم مذاکره کننده به معنای واقعی کلمه افغانستان شمول و فراگیر باشد. پیشنهاد ما برای حکومت در مذاکره با تیم طالبان تشکیل حداقل ۳ تیم تخصصی و ارشد به ترتیب ذیل می باشد.

الف- تیم مذاکره کننده در سطح عالی شامل:

a. تیم تصمیم گیرنده:

تعداد ۱۵ نفر از رهبران سیاسی ارشد و اشخاص با صلاحیت و با نفوذ که جایگاه ملی داشته باشند، وظیفه آنها مذاکره روی مسایل اساسی و کلان تعریف شود. (تعداد میتواند با تفاهم شخصیت ها ازدیاد یا کاهش یابد اما معمولاً تجربه نشان داده که تصمیم گیری در گروپ کوچک تر آسان تر به نتیجه می رسد.)

b. تیم تبادل نظر:

تیم متشکل از ۵۰ نفر چهره های شناخته شده؛ همچون علما، جامعه مدنی، فعالین سیاسی، زنان و اصحاب رسانه و دانشگاه ها که نظریات خویش را در مورد جامعه، فرهنگ، سیاست و آزادیهای اساسی و مطالبات مدنی شان با اعضای تیم طالبان در



فضای دوستانه و صمیمی شریک سازند، با این امید که این تشریک دید گاهها زمینه اجماع بهتر میان دو تیم اصلی مذاکرات بین الافغانی را فراهم نماید. لازم به یاد آوری است که تیم تبادل نظر نقش تسهیل کننده خواهند داشت.

c. تیم تخنیکي و تخصصی:

مشاورین اداری و حقوقی که در جریان مذاکرات سایر تیم های تصمیم گیرنده توسط رهبران سیاسی و حکومت معرفی میشوند و در صورت نیاز پاسخ گوی ابهامات و مشوره های حقوقی و اداری می باشند.

d. دارالانشاء تیم مذاکره کننده:

بخاطر پیشبرد هر چه بهتر و منظم تر امور لازم است که دارالانشاء در ترکیب تیم مذاکره ایجاد گردد.

۵- نهادهای غیرقابل معامله با طالبان:

- ۱- ریاست جمهوری و نهاد صدارت
- ۲- رهبری تمام نهادهای امنیتی
- ۳- وزارت مالیه
- ۴- وزارت خارجه

۶- تضمین های بین المللی مفاد مذاکرات و مصالحه ملی

اجماع قدرت های بزرگ جهانی دخیل در بازی های سیاسی و نظامی در افغانستان، شورای امنیت سازمان ملل متحد و کشورهای همسایه و منطقه برای موفقیت صلح پایدار اشد نیاز میا شد. جهت اطمینان از آغاز موثر و تداوم امنیت و صلح در افغانستان قبل و پساً مصالحه، ضروری است تا علاوه بر تایید و تضمین نهادهای مقتدر داخلی مثل لویه جرگه عنعنوی، در سطح بین المللی نیز متن و مفاد توافق نامه نهایی صلح توسط مراجع بی طرف و قدرتمند حمایت و پشتیبانی شود. در این زمینه حداقل تضمین سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی ضروری به نظر می رسد. این نهادها باید ترغیب شوند تا پرو سه مصالحه را حمایت نموده و به عنوان ضامن عدم مداخله کشورهای همسایه در تسلیح، تجهیز، آموزش و رهبری طالبان و سایر گروه های مسلح عمل نمایند. نمایندگان کشورهای عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد، نمایندگان کشورهای همسایه و منطقه و سازمان های بین المللی مانند سازمان کشورهای اسلامی در حمایت از تطبیق برنامه مصالحه و تشکیل حکومت مؤقت و ماموریت آن، حمایت قاطع نمایند. افغانستان در سیاست خارجی خود متعهد گردد تا پس از بی نیازی از کمک های نظامی جامعه جهانی و برقراری ثبات، متکی بر اصل بی طرفی سیاست خود را بنا نموده و در هیچ یک از منازعات منطقه ای وارد نشود. اتخاذ و التزام به این سیاست از جانب افغانستان که برای جلوگیری از مداخلات قدرت های رقیب منطقه ای در افغانستان ضروریست باید توسط کشور امریکا، شورای امنیت ملل متحد و همسایگان افغانستان خصوصاً پاکستان و ایران تضمین و رعایت گردد.



۷- مکانیزم زمان بندی و دوره بندی

ارایه مکانیزم زمان بندی و مرحله بندی که روند مصالحه تسریع پیدا نماید، یکی از اولویت های مهم در روند صلح سازی در جوامع در حال بحران می باشد. از این روی پیشنهاد می گردد که دو دوره معین (دوره گذار به مدت ۲ سال و دوره تثبیت به مدت ۵ سال) برای امکان پذیری و پایداری صلح در افغانستان تعیین شود، تا زمینه تعامل و اعتماد متقابل میان طرفهای جنگ فراهم گردد. همچنین ضروری است که از همان ابتدای دوره ۲ ساله گذار، نهاد صدارت تاسیس و در طول این دوره به فعالیت خویش ادامه دهد. در همین حال تعدیل قانون اساسی در موارد که ضروری میباشد برای قانونمند شدن مطالبات صلح جویانه نیز در دوره گذار به انجام برسد.

رویارویی و دشمنی طولانی میان طرفین که منجر به قربانی و کشتار شده است، بزودی فراموش نمی گردد. چنانچه گزارش های جدید که به تازه گی از سوی نشریه واشنگتن پست از جنگ آمریکا در افغانستان به نشر رسیده آشکار می سازد که دولت افغانستان در جنگ علیه طالبان بالای ۶۲ هزار نفر و طالبان بالای ۴۲ هزار نفر خود را از دست داده اند، در حالیکه تلفات شهروندان ملکی بالای ۴۳ هزار نفر گفته شده و در این میان ایالات متحده آمریکا نیز ۲۳۰۰ کشته و ۲۰۵۸۹ نفر مجروح داشته است که به اساس واقعیت های عینی احتمال ارقام بلندتر از تلفات وجود که کمتر در گزارش ها به آن پرداخته شده است. از سوی دیگر ماهیت رادیکال و غیر منعطف تحریک طالبان به عنوان یک جریان عمدتاً مذهبی- قومی ایجاب می نماید که در روند ادغام و تعامل از احتیاط کار گرفته شود.

باید علاوه نمود در مکانیزم زمان بندی مسولیت های طرف ها و جناح ها صلح کننده در افغانستان بر اساس توافقنامه ها تنظیم و ترتیب گردد که بر مبنای دوره عبوری (گذار) و دوره ثبات، مدیریت سیاسی و دولتی دوباره به حالت عادی برگردد. اما مهم می باشد که روندهای ملکی سازی، ادغام مجدد، تعدیل قانون اساسی (در موارد ضروری)، انتقال و چرخش قدرت، همه در مکانیزم زمان بندی مدنظر قرار بگیرد.

الف- مکانیزم دوره عبوری (گذار)

پیشنهاد می گردد که مکانیزم دوره گذار در چهارچوب حقوقی و سیاسی تنظیم گردد که بر پایه آن اهداف آتی به اكمال برسد:

۱- تشکیل دولت فراگیر ملی دوساله :

برای ایجاد صلح آبرومند، خلق اعتماد میان جوانب جنگ و احترام به دیدگاه ها، میتوان دولت فراگیر ملی دو ساله را در نظر گرفت که در مرحله عبور، کشور را از حالت جنگ بسوی صلح سوق دهد. تعریف دولت فراگیر ملی دو ساله عبوری با ارایه نهادها و ساختار های قدرت، تفکیک وظایف و صلاحیت ها، مکانیزم حل اختلافات احتمالی، رعایت تعهدات جانبین، مشارکت ملی و زمان بندی به مقصد اصلاح و تعدیل قانون اساسی، بازنگری در ارایه خدمات حکومتداری در سطوح مرکزی و محلی صورت می گیرد که موارد نگاشته شده باید در توافق نامه حقوقی و سیاسی دولت دوساله مدنظر گرفته شوند. از این رو این توافق نامه شامل موارد آتی می باشد:

۱- در این ساختار شورای عالی دولت با ترکیب هشت نفر از شخصیت ها (به مقصد رسیدگی به حل اختلافات فی مابین) تشکیل

گردد. (تعداد به اساس تفاهم قابل تغییر میباشد)

۲- تنظیم و تقسیم صلاحیت های سازمانی و اداری میان رئیس جمهور و صدراعظم باید مشخص شود.



- ۳- ترتیب و تنظیم کابینه دولت عبوری از مشارکت فعال جناح ها و طرف های مختلف شکل گیرد.
- ۴- تدویر لویه جرگه تعدیل قانون اساسی به صورت عملی برنامه ریزی گردد.
- ۵- تنظیم روند های حقوقی و سیاسی برای عبور از مرحله گذار به مرحله ثبات مشخص گردد.

۲- ترکیب حکومت عبوری:

این دولت توسط کسانی تشکیل میگردد که که مورد تأیید طرف های مصالحه باشند. رهبری این دولت متشکل از رئیس جمهور و سه معاونش به موافقت جوانب (دولت / جبهه مقاومت، طالبان) و رئیس وزرا یا صدراعظم با سه معاونش که با ترکیب ملی انتخاب می گردد.

۳- مسئولیت ها:

دولت فراگیر ملی در دوره گذار وظیفه دارد که تمامی زمینه ها و فرصت ها را برای تطبیق اهداف و مقاصد توافقنامه فراهم نماید، تا روند گذار و عبوری با هدف رسیدن به دوره ثبات بگونه درست مدیریت شود.

- ۱- رهبری دوره گذار از طریق تطبیق موارد توافق شده در این ساختار
- ۲- اجرای متن توافق میان جوانب در جنگ به مقصد آتش بس و رسیدن به صلح
- ۳- توظیف کمیسیون های نظارت بر آتش بس
- ۴- تطبیق مفاد مورد توافق با جامعه جهانی
- ۵- ایجاد کمیسیون های اجرایی برای تطبیق مفاد مصالحه
- ۶- برگزاری انتخابات سراسری متناسب نوع نظام بعدی
- ۷- انتقال قدرت به دولت منتخب

باید گفت دوره عبوری همانگونه که تجربه سایر جوامع نشان میدهد با بیم و امید همراه است، معمولاً موفقیت و ناکامی پروسه صلح سازی پیوند مستقیم به مدیریت دوره عبوری دارد. به همین روی اولویت مهم در چگونگی مدیریت سالم دوره انتقالی بستگی به امضای توافقنامه ها و رعایت آنها در عرصه اجرا و عمل دارد.

از این رو برای پشت سر نهادن موفقانه روند مرحله عبوری باید، گام های آن در سه بخش در طی توافقنامه های مختلف به غایت خلع سلاح و ملکی سازی، عفو عمومی و عدالت اجتماعی، تدویر لویه جرگه تعدیل قانون اساسی (در موارد ضروری) و گذار به مرحله ثبات تنظیم گردد.



ب - خلع سلاح عمومی و ملکی سازی:

در این سند حقوقی طرفین روی رفع هر گونه خطر و تهدید احتمالی توافقی توافقی توافقی توافقی را به امضا می رسانند که با نظارت مستمر داور داخلی و بین المللی اجرایی و عملی می گردد. محتوای توافق نامه خلع سلاح و ملکی سازی ضروری است که حول موارد آتی تنظیم شود.

- ✓ تثبیت هویت و کمیت نیروهای مسلح و ملکی سازی جناح های مختلف
- ✓ جدول بندی تسلیم دهی اسلحه (گام اول تحویل دهی سلاح سنگین، گام دوم تحویل دهی سلاح سبک)
- ✓ ادغام نیرو های مسلح مخالف در تشکیلات قوای مسلح افغانستان به حد امکان و ظرفیت موجود بعد از توافق و بر مبنای یک مکانیزم مشخص
- ✓ تشکیل نهاد داور با چهره های داخلی و بین المللی در امر نظارت این پروسه
- ✓ ادغام در جامعه و نهادهای ملکی
- ✓ مناطقی که تحت حاکمیت طالبان بوده مستقیماً جذب سیستم دولتی شود
- ✓ تعیین جدول زمانی خلع سلاح و جذب نیرو های طالبان در زندگی ملکی
- ✓ توظیف بخش محدودی (۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰) از نیرو های طالبان در چوکات اردوی محلی، قطعات مبارزه علیه مواد مخدر، قطعات ژاندارم در تأمین امنیت شاهراه ها و مسیر انتقال انرژی
- ✓ نظارت مرحله خلع سلاح و ملکی سازی توسط نهاد های بین المللی و نهاد های تخصصی مطلقاً بی طرف

ج - توافق نامه آشتی عمومی و تأمین عدالت

پروسه مصالحه نه صرفاً به معنی آشتی طالبان با دولت بوده بلکه بخش اعظم آن آشتی طالبان با همه جریان ها و جناح های مختلف و جذب آنها در جامعه به عنوان اعضای مسئولیت پذیر جامعه میباشد.

برنامه مصالحه و ملکی سازی مشترکاً توسط دولت افغانستان و جامعه جهانی که طالبان نیز شریک آن هستند، باید بگونه ی پیشبرده شود که گروه طالبان احساس مصئونیت نموده و به راحتی جذب پروسه ملکی سازی شوند. در این میان دولت وظیفه دارد که برای اعضای ادغام شدن گروه طالبان زمینه آموزش های حرفوی و مدنی را فراهم سازد.

جریان آغاز رهایی طالبان در یک پروسه اعتماد سازنده مربوط به قطع ارتباط آنها با نهادهای نظامی و امنیتی منطقه بوده و رهایی زندانیان از قاعده به رأس صورت گیرد. طالبان باید مسئولیت کنترل اعضای رها شده را داشته باشد تا جذب شبکه های تندرو دیگر مثل القاعده و داعش نگردند. نهادهای استخباراتی افغانستان و نهاد های ضد تروریستی ائتلاف باید در تدوین فهرست آزادشوندگان همکاری باشند.



لویه جرگه جدا از مأموریت اصلی خود جهت تعدیل قانون اساسی افغانستان به نمایندگی از مردم برای همه طرف ها و طالبان تقاضای عفو به منظور آشتی ملی را از دولت عبوری مینمایند و به نمایندگی از ملت افغانستان همدیگر بخشی و فراموشی ملی را از مردم افغانستان درخواست نمایند.

این توافق نامه به مقصد صلح پایدار در جامعه بحران زده افغانستان باید میان حکومت، احزاب سیاسی و گروه طالبان با ضمانت های بین المللی به امضا برسد. برای استمرار صلح و مدیریت روند صلح سازی که منجر به صلح دائمی و پایدار در کشور گردد لازم است که پرو سه مصالحه با حضور و مشارکت طرفهای ذی دخل و جهات متخاصم روی دست گرفته شود. بازیگران داخلی افغانستان بگونه عادلانه با تنوع قومی و فرهنگی به رسمیت شناخته و از قربانیان جنگ دلجویی صورت بگیرد. از این بابت توافقنامه سیاسی باید با محتوای آتی تزئین و تنظیم شود:

- ✓ ایجاد نهاد ناظر، متشکل از ناظران داخلی و خارجی زیر قیمومیت سازمان ملل متحد.
- ✓ اعلان آشتی ملی و کنار گذاشتن ادبیات نفرت برانگیز.
- ✓ اعلام همکاری با دولت و جامعه جهانی به مقصد صلح.
- ✓ توجه و دلجویی از خانواده قربانیان همه طرفها.

د- تدویر لویه جرگه برای تعدیل قانون اساسی:

لویه جرگه قانونی برای تعدیل قانون اساسی مطابق حکم قانون جاری توسط رهبری حکومت عبوری دعوت و برگزار گردد. با برگزاری انتخابات ولسوالی ها طالبان نیز میتوانند نمایندگان خود را کاندید نمایند در صورتیکه راه اندازی انتخابات به همه ولسوالی ها مقدور و میسر نباشد، طالبان میتوانند نمایندگان خود را از ولسوالی های تحت کنترل خود انتخاب نمایند. در غیر آن تعداد نماینده های طالبان در لویه جرگه تعدیل قانون اساسی براساس توافق جوانب مذاکره تعیین گردد.

در صورت تعدیل قانون اساسی، اصل جمهوریت نظام، محتوای فصل دوم قانون اساسی که شامل آزادی بیان، آزادی رسانه، حق برابری شهروندی، اصل تفکیک قوا، حق برابری در آموزش همگانی تمام شهروندان و حقوق بشر با همه اصول و فروع آن، موارد حفظ شده و غیر قابل تغییر و بحث میباشند.

همچنین با توجه به رشد آگاهی های سیاسی طی دو دهه اخیر در میان جوانان و قشر تحصیلکرده کشور اکنون بخش بزرگی از جامعه خواهان تعدیل قانون اساسی هستند. نظام مناسب به کشور کثیرالقومی مثل افغانستان نظامی نیمه ریاستی است که صدارت بازوی قوی نهاد ریاست جمهوری آن باشد؛ چون سیستم فعلی، افکار عمومی رأی دهندگان را در محور قومگرایی سوق داده و مانع شکل گیری حس و تعلق ملی می گردد، چنانچه وجود نظام بشدت متمرکز ریاستی در کشور ما از یک سو باعث انقسام و ایجاد نفاق در میان اقوام گردیده و از طرف دیگر سبب چالش در ادغام اقوام حول هویت ملی فراگیر و جامعه شهروند محور شده است.



ذ- انتخابات :

برگزاری انتخابات بستگی به نوع نظامی دارد که لویه جرگه تصویب می نماید، باید گفت نظام انتخاباتی آینده بگونه تنظیم خواهد شد که در کنار احزاب سیاسی و جامعه مدنی، طالبان نیز می توانند با کنار گذاشتن فعالیت نظامی شان به عنوان یک حزب سیاسی در سراسر افغانستان وارد مبارزات و رقابت‌های انتخاباتی گردند و کاندیدهای شان را وارد پروسه انتخابات نمایند.

ه- انتقال قدرت به حکومت منتخب:

جذب طالبان به عنوان نمایندگان یک حزب سیاسی در قوه اجراییه و قوه قضاییه با احتساب شعاع حضوری آنها در پارلمان افغانستان و با در نظر گرفتن اینکه که آیا شامل دولت گردیده و یا جناح اپوزیسیون را در پارلمان انتخاب مینمایند صورت گیرد. جزایر مستقل و غیرپاسخگوی قدرت که تحت حاکمیت طالبان بوده، مستقیماً جذب سیستم دولتی میگردند. در صورتیکه مقام ولایات بصورت گزینشی از مرکز تعیین گردد طالبان نیز میتوانند به نمایندگی از شوراهای ولایتی تعدادی از کاندیداهای مقام‌های اداری ولایت را جهت انتخاب نهایی به مرکز معرفی نمایند. در همین حال باید گفت دولت دو ساله عبوری وظیفه دارد که تمامی زمینه‌ها را برای انتقال مسالمت آمیز قدرت از طریق انتخابات به دولت فراگیر ملی - انتخابی دوره ثبات فراهم نماید.



فصل سوم

بخش اول: طرح پیشنهادی دولت فراگیر

مقدمه

مشاهدات و بررسی‌های علمی از تاریخ یک سده اخیر افغانستان نشان می‌دهد که منازعات سیاسی، فاصله‌های اجتماعی، ناستواری و عدم ثبات نظام‌های سیاسی و فقدان مشروعیت فراگیر ملی حکومت‌ها از موجودیت و تجربه‌ی ناکام حکومت‌های قومی و گروهی حاصل آمده است. در این میان منازعات خشونت آمیز و بن بست پروسه انتقال مسالمت آمیز قدرت از طریق انتخابات و گاهی و تو تصامیم حکومتی از سوی مردم در افغانستان پسا ۲۰۰۱ نیز نشان می‌دهد که ساختار و سازماندهی قدرت و دولت در مواجهه با خواست‌های و مطالبات شهروندی و گروه‌های قومی ناکام مانده است.

هر چندیکه نظام سیاسی دوره پسا ۲۰۰۱ بر پایه ارزش‌های نسبتاً دموکراتیک با قانون اساسی تدوین یافته است، اما صلاحیت‌های نامحدود رئیس‌جمهوری و روشن نبودن چگونگی پاسخگویی او در برابر سایر نهادها مطابق قانون اساسی، همینگونه تحول در آگاهی سیاسی و فرهنگی گروه‌های قومی و شهروندان سبب شده که همه اقوام بدنبال حقوق و امتیاز برابر و عادلانه در نهاد دولت شوند. صفت بندی‌های سیاسی - قومی و بن بست انتخابات دوره‌های گذشته تبیین کننده ناکارآمدی دولت متمرکز می باشد که به قدرت در نظام شکل انحصاری داده است.

به همین روی تجربه حکومت وحدت ملی در هنگام بن بست انتخابات سال ۲۰۱۴ بخاطر رفع معیوبیت و نواقص ساختار یک پارچه و متمرکز قدرت در یک جامعه چند قومی و متکثر روی دست گرفته شد؛ چون هیچ جناح و ائتلاف سیاسی - انتخاباتی حاضر به پذیرش شکست و واگذاری قدرت به جناح رقیب نبود. باید اضافه نمود تقسیم قدرت و مشارکت گروه‌های سیاسی - قومی در ساختار دولت در طی سالیان اخیر به عنوان یک عرف سیاسی در حل منازعات قدرت بکار رفته، که اکنون زمان آن فرا رسیده تا این عرف سیاسی بوسیله قانون و ایجاد یک ساختار فراگیری اصلاح و مدون شود.

الف - دولت فراگیر ملی

طرح دولت فراگیر ملی که بتواند حضور و مشارکت همه اقوام، اقشار و شهروندان کشور را بازتاب داده در زمینه اجرا و عمل تمثیل نماید. دولت فراگیر ملی به مقصد حل بحران دولت‌سازی، بحران اعتماد ملی، بحران چرخش مسالمت آمیز قدرت، و منازعات گروهی و قومی به مقصد مشارکت سیاسی مطلوب دانسته می شود که قادر است انگیزه‌های صلح خواهی و همکاری را میان جناح‌ها و بازیگران عرصه سیاست افغانستان تقویت نماید. باید اضافه نمود که این مدل سیاسی بر اساس اقتضای خاص جامعه افغانستان با توجه به بافت‌های پیچیده سرزمینی و ساختار اجتماعی مختلف از طریق اصلاح نظام متمرکز ریاستی کنونی به «نظام صدارتی - مشارکتی» که



محوریت و نقش نهاد ریاست جمهوری در کانون نظام حفظ میشود، و در کنار آن جهت ارایه بهتر خدمات عامه، تحقق اهداف حکومتداری خوب و تامین مطالبات ملی اقوام ساکن در کشور نهاد صدارت با الهام از تجربیات موثر و کارآمد حکومت‌های گذشته و بویژه دولت صدارتی ظاهر شاه ایجاد می‌شود. این مدل نظام سیاسی از حیث تقسیم قدرت و صلاحیت میان مرکز و محلات، استوار به روش نیمه انتخابی شدن والی‌ها و افزایش صلاحیت اداری و بودجوی آنها در سطوح حکومتداری ولایتی و انتخابی شدن ولسوال‌ها در کنار شورای ولسوالی در سطوح حکومتداری ولسوالی می‌باشد. قابل یادآوری است که تطبیق و اجرایی ساختن ساختار دولت فراگیر ملی می‌باید از دوره گذار (دوساله) به مقصد تقویت روند صلح روی دست گرفت شود و در همین مرحله گذار از طریق تعدیل و اصلاح قانون اساسی برای دوره‌های بعدی قانونمند گردد.

۱- سازماندهی سطوح مرکزی:

حکومت مرکزی در مدل نظام سیاسی فراگیر ملی از نتیجه تقسیم قدرت میان سه رکن نظام و رعایت استقلال قوه قضائیه، تقسیم صلاحیت و وظایف میان نهاد ریاست جمهوری و نهاد صدارت اجرایی از اصلاح و تعدیل قانون اساسی که به ثبات و مشروعیت دولت کمک نماید و زمینه تحقق دولت مقتدر با حمایت و قاعده مردمی را ممکن و میسر بسازد، تشکیل می‌گردد. علاوه بر آن شورای نخبگان ملی با تشکیل سی نفر به عنوان نهاد مشورت دهی به مقصد حمایت از پالیسی‌های دولتی و پاسداری از ارزش‌های اسلامی و بشر دوستانه، منافع ملی و وحدت ملی، و کمک به روند مصالحه در کشور مطابق قانون ایجاد می‌گردد.

۲- سازماندهی سطوح ولایتی:

حکومتداری ولایتی که از نظر قدرت اجرایی و عملیاتی در سطح میانه و عملیاتی قرار دارد مطابق قانون صلاحیت و وظایف آن تعیین می‌گردد. هدف از اصلاح حکومتداری ولایتی بشدت مرکزگرای کنونی، به حکومتداری مختلط مرکزی-محلی، رفع نقش منفعل و بی‌صلاحیت مدیران محلی به پاسخ مطالبات شهروندان، کنترل فساد، اصلاح ناکارآمدی اداره عامه و کاهش فاصله میان مردم و حکومت می‌باشد که این سیستم از طریق افزایش صلاحیت‌های اداری و بودجوی والی‌ها و دخیل‌سازی اراده شهروندان در چگونگی تعیین والی و انتخاب شهردار ولایات ممکن می‌گردد. باید گفت نامزد والی‌های ولایات توسط شورای ولایتی و نمایندگان منتخب مردم آن ولایت مذکور در شورای ملی به رئیس جمهور پیشنهاد می‌گردد که رئیس جمهور در مشورت با معاونین ریاست جمهوری و تفاهم با صدراعظم والی‌ها را تعیین می‌نماید.

۳- سازماندهی سطوح ولسوالی:

حکومتداری ولسوالی از نظر اجراءات سازمانی و عملیاتی در سطوح پایانی قرار دارد که اهداف و پالیسی‌های ملی و دولتی را از طریق مشارکت و سهم‌گیری شهروندان محلات اعمال و تطبیق می‌نماید. قابل یادآوری است که در طی چهل سال جنگ و بحران در افغانستان کمتر حکومت‌های مرکزی فرصت یافته‌اند که در مناطق روستایی حکمروایی و اعمال حاکمیت



نمایند. از همین بابت لازم است که سازماندهی و مدیریت حکومتداری ولسوالی از پروسه انتخابات در آن مناطق انجام شود. ولسوال و شورای ولسوالی بوسیله اراده مردم برای یک دوره معین انتخاباتی، معرفی و گزینش شوند تا به بحران مشروعیت دولتی و به بحران حاکمیت قانون در روستاها نقطه پایان گذاشته شود.

ب - میکانیزم تقسیم صلاحیت‌ها و معرفی رئیس جمهور و صدراعظم

تاریخ سیاسی افغانستان در میانه (۱۹۷۰ - ۲۰۰۲) حاکی از کنار گذاشتن شش مدل نظام سیاسی می باشد که با خشونت سیاسی در کشور به تجربه رفته‌اند که از یک جهت تجربه مدل‌های مختلف نظام‌های سیاسی به عنوان مهمترین فاکتور بحران و خشونت‌های موجود دانسته می شود. به همین روی حفظ و تداوم نظام جمهوری اسلامی کنونی از اصل‌های مهم برای کشورسازی دانسته می شود که با اصلاح و تعدیل محدود و مورد نیاز در قانون اساسی می توان به ارزش‌های دموکراتیک و شهروندی محور آن کمک نمود، که یکی از تعدیلات مورد نیاز در قانون اساسی کنونی، به مقصد ارایه پاسخ به مطالبات سیاسی و شهروندی جامعه چند فرهنگی و چند قومی افغانستان اصلاح نظام ریاستی متمرکز به نظم ریاستی - صدارتی می باشد که از طریق مدیریت مشارکتی میان رئیس جمهور با سه معاون و صدراعظم با سه معاون از اقوام، اقشار و فرهنگ‌های مختلف عملی گردد. باید گفت ایجاد و پدید آوردن این مدل در نظم سلسله مراتبی بدون تداخل وظایف انجام پذیرد که از طریق مشارکت سیاسی فراگیر به ثبات و مشروعیت سیاسی نظام، بسیج اجتماعی و ارایه خدمات بهتر موثر واقع شوند، تا نهادهای حکومتی در امر پاسخگویی، خدمت رسانی، برابری شهروندی و حاکمیت قانون که از شاخصه‌های حکومتداری خوب می باشد توانمندی بیشتر پیدا نمایند.

قابل یاد آوری است که شیوه معرفی کاندیدای ریاست جمهوری همراه با معاونین و صدراعظم با معاونین (در نظام پسا تعدیل قانون اساسی) در هنگام رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری در یک پکیج انتخاباتی واحد مختص به یک تیم به ملت افغانستان معرفی می شوند که مشروعیت تیم برنده از نتیجه اراده مردم در انتخابات حاصل می آید. در ضمن باید گفت موجودیت مقام صدرات به معنی ایجاد شکاف در سیستم حکومتداری نبوده، بلکه به هدف تحقق و تطبیق برنامه‌های دولتی و اجراات خوب از طریق مدیریت مشارکتی و روش سلسله مراتبی دنبال می شود.



نمونه از تقسیم صلاحیت‌های اجرایی در جدول آتی:

رئیس جمهور	صدر اعظم
۱- رئیس جمهور دارای سه معاون می باشد که در هنگام انتخابات ریاست جمهوری در یک تکت انتخاباتی معرفی می شوند. صلاحیت های معاون مطابق قانون تنظیم می گردد.	۱- صدراعظم دارای سه معاون می باشد که در هنگام انتخابات ریاست جمهوری در یک بسته انتخاباتی در کنار کاندیدای ریاست جمهوری و معاونان وی معرفی می شوند.
۲- رئیس جمهور به عنوان رئیس هر سه قوای دولت، ریاست کابینه و شورای امنیت را نیز بعهده دارد و از صلاحیت‌های تقنینی، امنیتی، دفاعی مطابق بر خودار می باشد.	۲- صدراعظم بلند ترین مقام اجرایی حکومت به عنون رئیس قوه مجریه می باشد. او شورای وزیران را ریاست می نماید و دارای صلاحیت های خدماتی، اداری، فنی، مالی و اقتصادی می باشد.
۳- صدراعظم، وزرا، رئیس های مستقل، والی ها و واحدهای اجرایی از مقام ریاست جمهوری فرمان می برند.	۳- صدراعظم وزیران و روسای مستقل را در تفاهم و توافق رئیس جمهور به مقصد کسب رای اعتماد به مجلس نمایندگان معرفی می نماید. وزیران و رئیس های مستقل از اجراءات کاری خود در برابر صدراعظم و رئیس جمهور پاسخگو هستند.
۴- رئیس جمهور در نقش زعيم ملی، به عنوان سر قوماندان اعلى قوای مسلح و خطوط اساسی سیاست خارجی کشور را مدیریت می نماید.	۴- صدراعظم صلاحیت تفرری و برکناری مقام های بلند رتبه را در تفاهم و توافق رئیس جمهوری دارا می باشد که حدود این صلاحیت بوسیله قانون تعیین می گردد.
۵- مشورت با صدراعظم اجرا و اعمال می گیرد.	۵- صدراعظم به عنوان عالی ترین مقام اجرایی از چگونگی تطبیق قوانین، پالیسی های ملی و ارایه خدماتی کار حکومتی در سطح کشور مدیریت و نظارت می نماید.
۶- رئیس جمهور از چگونگی اجراءات خود در پیشگاه ملت و نمایندگان پاسخ گو می باشد.	۶- صدراعظم از چگونگی اجراءات خود در برابر رئیس جمهور، پیشگاه ملت پاسخ گو می باشد.
۷- پیشنهاد های تفرری سفرا و نمایندگان دیپلماتیک را منظور می نماید.	



ج- شورای نخبگان ملی

این شورا یکی از نهادهای سیاسی و ملی می باشد که به مقصد مشورت دهی در تدوین تصمیم گیری های مهم ملی و دولتی ایجاد می شود، ترکیب آن بر اساس مشارکت از میان رهبران احزاب سیاسی، رهبران سنتی، شخصیت های با نفوذ و ملی در محدوده سی نفر تشکیل می شود که رهبران دولتی در زمان ماموریت حکومتی شان نمی توانند عضویت این نهاد را حاصل نمایند.

باید گفت این شورا دارای یک رئیس، دو معاون و دو منشی می باشد که برای یک دوره معین از میان اعضا با کسب اکثریت آرای (۱+۵۰) انتخاب می گردند، اجلاس و پلان کاری شورا بر اساس لایحه وظایف داخلی تنظیم و ترتیب می شود. این نهاد علاوه بر امتیاز مشورت دهی و ایده سازی، در صورت بروز اختلافات میان جناح های سیاسی، طرفین صلح و نهاد های دولتی در نقش میانجگر عمل می نماید.

الف) نقش و صلاحیت ها:

- ۱- طرح پیشنهادی برای تقویت نهادهای دولتی، و وحدت ملی اقوام
- ۲- صدور اعلامیه ها و توصیه نامه های ملی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی به مقصد حمایت از پالیسی ها و منافع ملی و سیاست های مهم کشوری
- ۳- نقش میانجی و صلح جویانه در صورت بروز اختلافات سیاسی میان حکومت، احزاب سیاسی و گروه طالبان
- ۴- حضور در مجالس ملی و دولتی
- ۵- طرح پیشنهادی و مشورت دهی در جهت بهبود امنیت و استحکام صلح
- ۶- کمک به معارف و تحصیلات عالی
- ۷- مشورت دهی برای بهبود حقوق بشردوستانه
- ۸- مشورت دهی برای تعیینات مهم دولتی بخاطر رعایت وحدت ملی
- ۹- همراهی رئیس جمهور، صدراعظم و سایر مقام های دولتی در صورت لزوم در سفرهای ولایتی و خارجی
۱۰. نقش میانجگر و مصلح در صورت بروز اختلافات میان پارلمان و حکومت



د- شورای عالی دولت

این شورا صرف برای دوره گذار یا عبوری در جهت تحقق پروسه صلح و پایداری صلح ایجاد می‌شود که دارای صلاحیت‌های حقوقی و اجرایی مرتبط به روند صلح و توافقنامه صلح میان طرفین می‌باشد. از این منظر این نهاد جایگاه و نقش دادگاه و داور را در عرصه مصالحه ملی ایفا می‌نماید که ترکیب اعضای آن بر اساس سهم بندی میان جریانهای داخلی و بین‌المللی پدید می‌آید. این شورای از مهمترین نهاد دولتی دوره عبوری یا (گذار) می‌باشد که به هدف توازن و تعادل قدرت میان جناح‌های صلح شکل گرفته، که مقاصد و اهداف توافق نامه صلح را در عرصه اجرا یاری و کمک می‌رساند.

باید گفت هدف از طرح پیشنهادی این شورای به منظور ایجاد اعتماد میان گروه‌ها و طرف‌های روند مصالحه ملی می‌باشد تا به اختلافات احتمالی رسیدگی عادلانه صورت بگیرد.

شکل و اعضا

شکل و اعضا	
دو نفر از رهبری طالبان	چهار نفر از حکومت، احزاب سیاسی و رهبران با نفوذ
دو نفر از جامعه جهانی و سازمان ملل متحد منحیث عضو ناظر	
صلاحیت های سیاسی	صلاحیت های حقوقی
<p>۱- جلوگیری از تنش های احتمالی روی انتخاب و گزینش مقام های دولتی</p> <p>۲- نظارت از ترکیب عادلانه وزرا و مقام های عالی رتبه از میان اقوام و جناح های مختلف در دوره عبوری یا گذار</p> <p>۳- تنش زدائی میان دولت و مخالفان سیاسی دولت در زمان صلح</p> <p>۴- بررسی و نظارت از روند ادغام و ملکی سازی</p> <p>۵- حمایت سیاست دوستی دولت افغانستان در روابط خارجی با حفظ استقلال و آزادی کشور با همه دولت های منطقه و جهان</p> <p>۶- نظارت از کمک های خارجی و بین المللی در جهت توسعه و انکشاف متعادل</p> <p>۷- حمایت از طرح ها و پالیسی های ملی دولتی در جهت پیشرفت کشور در عرصه تجارت، اقتصاد و فرهنگ، معارف، صحت و صنعت</p> <p>۸- تمثیل اراده همه ملت افغانستان فارغ از موضوع قومیت، مذهب، جنسیت و زبان در روند صلح سازی</p>	<p>۱- نظارت به توافق نامه صلح</p> <p>۲- تفسیر مواد توافقنامه صلح</p> <p>۳- ارایه راه حل بر اساس توافقنامه و قانون در صورت بروز اختلافات سیاسی و حقوقی میان طرفین</p> <p>۴- تقویت همبستگی سیاسی و ملی میان جناح ها و طرف های قدرت ، سیاست و دولت در پروسه صلح سازی</p> <p>۵- ابراز نظر روی تصمیم گیری های سیاسی و ملی مرتبط به روند صلح</p> <p>۶- صدور قطعنامه های اجرایی برای طرف های مختلف در صورتی که احتمال بروز خشونت و درگیری وجود داشته باشد</p> <p>۷- حمایت از پروسه حقوقی و بین المللی مصالحه از جنبه داخلی و خارجی</p> <p>۸- نظارت و مشورت دهی از چگونگی گزینش اعضای اجرایی کمیسیون های انتخاباتی</p> <p>۹- نظارت از تعهدات دولت در موضوع اصلاح و تعدیل قانون اساسی در زمان حکومت عبوری به مقصد قانونمند ساختن دولت فراگیر ملی (سایر تعدیلات در صورت نیاز) که بتواند پروسه صلح و وحدت ملی را کمک نماید.</p> <p>۱۰- نظارت از تعهدات مخالفان مسلح در جهت رعایت قوانین، منافع ملی، حقوق و آزادی زنان، شهروندان، رسانه ها و جوانان</p>



بخش دوم: مکانیزم بین المللی مدیریت صلح

مقدمه

از آنجایی که میراث سایر جوامع درگیر منازعات قومی نشان می‌دهد روند مصالحه در دو سطح امکان پذیر است، که شکل موفق آمیز سطح نخست و بومی صلح به دولت ملی وابسته می باشد، که از طریق تقسیم قدرت در ساختارها، شرکت در تصمیم گیری های دولتی و تدوین سیاست های عادلانه و رفتار و ادبیات میانه روی رهبران سیاسی به پیروزی می رسد. این در حالی است که سطح دوم روند صلح سازی پیروزمندانه از پیامدها و جنبه های بین المللی حاصل می آید. از همین روی است که نقش کشورهای همسایه، قدرت های بزرگ، سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین المللی در جهت حفظ و پایداری صلح بسیار با اهمیت گفته می شود.

تجربیات پرو سه صلح در کشورهایی که منازعات قومی و سیاسی را پشت سر نهاده اند، نشان می‌دهد که نظارت و حمایت صادقانه بازیگران بین المللی موثریت فراوانی در موفقیت دوره گذار داشته است؛ چون کشورهای قدرتمند و سازمان ملل متحد از طریق واکنش ها، اعلامیه تهدید به تحریم، وعده، پاداش و ترغیب روی سوء رفتار و تخطی طرفین ذیدخل روند مصالحه تاثیر بازدارنده ایجاد می نمایند.

از آنجایی که ریشه های خشونت و منازعات سیاسی و گروهی در کشورها نیز به میزان های مختلف معلول جنبه داخلی و خارجی می باشد، بررسی و مشاهدات علمی - پژوهشی جنگ و بحران چهل سال اخیر در افغانستان نیز بخوبی آشکار می سازد که خشونت ها و بحران داخلی این کشور از عوامل بین المللی و خارجی بسیار تاثیر پذیر بوده است.

به همین روی دوره گذار در فرایند صلح افغانستان همراه با بیم و امید برای شهروندان جنگ زده آن خواهد بود، و این دوره به همان پیمانهای که به اجراء طرح و پالیسی جامع داخلی پیوند و ارتباط پیدا می نماید، از بُعد بین المللی نیز از نیات و رفتارهای دلسوزانه های کشورهای منطقه و جهان اثر پذیر خواهد بود.

از همین جا است که به این نتیجه می رسیم که باید روند مصالحه افغانستان از بعد داخلی و خارجی بر مبنای پالیسی و دیپلماسی فراگیر، فعال و همه شمول منطقه یی و جهانی سازماندهی شود که این انتظام در سه سطح قابلیت تعریف را دارد.

سطح ملی	سطح منطقه	سطح فرامنطقه یی و جهانی
اتخاذ سیاست مستقلانه و بی طرفانه استوار به منافع ملی دولت افغانستان با همه کشورهای جهان	هماهنگی و اجماع کشورهای منطقه در روند صلح افغانستان	همسویی در موضوع صلح افغانستان به عنوان یک کشور قربانی از زمان جنگ سرد تاکنون



الف). مکانیزم اجماع سازی در روند بین المللی برای صلح افغانستان

هرچند از شانس بد، افغانستان در منطقه بشدت ناهمگون، واگرا و تقابل زا واقع شده است که بشدت دارای ژئوپلیتیک آسیب پذیر از دیپلماسی رقابت جو و متعارض کشورها در روابط و صحن بین الملل می باشد. به همین دلیل در نیمه دوم قرن بیستم در اوج دیپلماسی سد نفوذ کمونیسم اردو گاه غرب و سیاست گسترش سلطه کمونیسم اردو گاه شرق، در دهه ۱۹۹۰ بوسیله مداخله سیاسی و استخباراتی کشورهای همسایه و منطقه به مقصد استقرار حکومت دلخواه و رادیکال با قرائت های تندروانه از مذهب و سرانجام از سال ۲۰۰۱ تاکنون درگیر جنگ و نبرد علیه تروریسم بین المللی و گروه های مورد حمایت استخبارات شماری از کشورها می باشد که در همه این دوره ها مردم افغانستان به عنوان قربانی در سیاست های آزمندانه منطقه یی و جهانی از جان، مال و سرزمین شان هزینه پرداخته اند. از این روی ایجاب می نماید که روند مصالحه در افغانستان از طریق صدور قطعنامه مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس اسلامی حمایت و ضمانت شود. در کنار امضای توافقنامه صلح میان طالبان و طرف های داخلی، کشورهای ذیدخل در قضیه جنگ و صلح افغانستان نیز روی یک معاهده از پرو سه صلح حمایت نمایند و به سیاست عدم مداخله متعهد گردند. در این میان دولت افغانستان نیز به کشورهای منطقه و جهان تعهد بسیار در روابط با همه کشورها فارغ از رقابت های موجود، سیاست مستقلانه خود را دنبال می نماید.

سازمان های بین المللی	دولت های منطقه و جهان	نظارت مستمر از روند صلح در همکاری با دولت افغانستان	هماهنگی میان دولت افغانستان با بازیگران بین المللی
با صدور قطعنامه از پرو سه صلح در افغانستان پشتیبانی نمایند	در نشست بین المللی روی یک سند حقوقی از پرو سه صلح در افغانستان حمایت نمایند	ایجاد یک نهاد موقت برای سپری شدن دوره گذار به مقصد رعایت تعهدات طرفین صلح و کشورهای ذیدخل	اتحاد سیاست دوستی و برادری در برابر همه کشورها با حفظ استقلال ملی و همکاری مستمر به مقصد تامین و نظم امنیت بین المللی که این تعهد باید میان دولت افغانستان و سایر کشورها به امضا برسد



ب). امضای توافقنامه تجارتي و توسعهی با کشورهای منطقه و فرامنطقه:

دولت های منطقه و افغانستان از نظر توسعه تجارت و مبادلات اقتصادی بشدت به همدیگر نیازمند هستند، از این روی بهتر است که سیاست مصالحه ملی افغانستان از طریق بازخوانی سیاست تجارتي، اقتصادی و ترانزیتی منطقه یی مورد حمایت و پشتیبانی قرار بگیرد، دولت افغانستان و همکاران بین المللی می توانند اجماع منطقی را با امضای توافقنامه های منطقه و بین المللی میان شماری از کشورهای ذیدخل در موضوع صلح و سیاست تقویت و ساختارمند بسازند. چون در استقرار صلح در افغانستان همه کشورهای دخیل در موضوع جنگ و امنیت، با رویکرد دیپلماسی توسعه محور و اقتصاد محور به برد-برد می رسند.

طرح صلح فراگیر برای افغانستان

ستر جنرال عظامحمد نور

۱۳ جدی ۱۳۹۸